

اگر بپذیریم ما با کلمات است که می‌اندیشیم آنگاه باید این نتایج را هم بپذیریم که آنکه درست سخن می‌گوید می‌تواند، شکل درستی از اندیشه را داشته باشد چرا که اندیشه شکلی از سخن گفتن در درون است و آنکه مغشوش سخن می‌گوید پس آشفته و مغشوش هم می‌اندیشد. پس به تبع این مقدمات فارسی‌زبانی‌ست که اقوامی و فرهنگی قرن‌هاست که با آن می‌اندیشند. بر اساس همین جمله آموزش زبان فارسی اهمیتی چنان پیدا می‌کند که اندیشیدن به آن در جهان امروز با وضعیت‌های بحرانی پیش آمده از هر کاری واجب‌تر است.

مهم‌ترین برنامه‌ی آموزشی زبان فارسی در مدارس اجرا می‌شود آن هم بر اساس کتاب‌های آموزشی‌ای که برای این کار تدوین شده‌اند اما آیا واقعاً این کتاب‌ها کاری از پیش می‌برند؟ گمان‌نگارنده این است که این کتاب‌ها موفقیت نداشته و ندارند چرا که هدف پشت آن‌ها این است که گروهی نمی‌دانند و گروهی دانای این کار باید بسته‌ای از اطلاعات را به آن‌ها از طریق آموزگاران انتقال دهند. این شیوه و روش آموزش بر اساس تفکری محافظه‌کارانه ارائه شده است و کماکان بر همان روش هم ایستاده است اما دیگر بر همگان مسجل شده است که به جز تفکر منطقی و محافظه‌کار، تفکر انتقادی و خلاقه هم داریم.

باور نگارنده این است که درست‌ترین شکل تدوین کتاب‌های آموزشی علی‌الخصوص در درس‌های خلاقه‌ای چون ادبیات باید مبتنی بر روش خلاقه باشد. نه این‌که بسته‌ای از داده‌ها و اطلاعات آماده شود و بر دانش‌آموزان ارائه شود. جالب این‌که بسیاری از اساتید مدام در حال تغییر شیوه‌ی تدریس هستند اما یک لحظه نمی‌اندیشند که بحث بر سر محتوایی‌ست که آموزش داده می‌شود. اثبات ضعف این محتوا با یک آزمون و تحقیق میدانی محقق می‌شود. می‌شود گروهی از دبیران نه تحصیل‌کردگان بلکه دبیران رشته‌های مختلف را انتخاب کرد و بر اساس کتاب‌های ادبیاتی که برای‌شان تدریس شده است، آزمونی از آنها گرفت. نتیجه ناامید کننده خواهد بود چرا که آنچه به آن‌ها آموخته‌ایم چیزی نبوده است که آن‌ها هر روز با آن درگیرند و حتی نتوانسته‌ایم اهمیت این متون تاریخی را به آن‌ها نشان دهیم تا بعدها خودشان با آن‌ها درگیر شوند. آن‌ها این

درس‌ها را خوانده‌اند و بعد فراموش کرده‌اند چرا که با زیست‌شان هیچ سنخیت و درگیری نزدیکی نداشته است. ما در چیزی متبحر و ماهر می‌شویم که با آن هر روز کار می‌کنیم. نه این آرایه‌ها و نه این حکایات و نه هیچ کدام از مسائل زبانی و دستوری، درگیری روزانه‌ی مردم امروز نیست، پس باید هم فراموش شود.

اما اگر بخواهیم بر اساس همین مقدمات و نتایج روشی را پیشنهاد بدهیم آن روش چیست؟

دانستیم که درست سخن گفتن است که می‌تواند یکی از پایه‌های درست‌اندیشی باشد. برای یادگرفتن درست سخن گفتن نیازمند این هستیم که دانش ادبی خوبی داشته باشیم اما این دانش ادبی در گام اول از طریق تکه‌های متون کهن و بعضی مسائل دستوری و زبانی حاصل نمی‌شود بلکه باید در تفکری خلاقه دانش‌آموزانی را که در سن یافتن و کشف هستند با متونی مناسب روز و احوالات‌شان مواجه کنیم این امر سبب علاقه‌مندی آنها به این رشته خواهد شد چرا که مزه‌ی شیرین و کاربردی‌اش را چشیده‌اند. نه اینکه بر عکس با تحمیل متونی که برای آنها هیچ جذابیت و کاربردی ندارد آنها را از ادبیات دلزده کنیم. بعد از این که آنها با متونی مناسب سن و احوالات‌شان مواجه شدند ما موفق شده‌ایم که آنها را وارد جهان ادبی کنیم. آن وقت در دل همین متونی که بر اساس تفکر خلاقه برای دانش‌آموزانی در سن و حال و هوای جستن و یافتن تدوین شده است، می‌شود با راه‌ها و روش‌هایی متناسب، نکات دستوری و زبانی را هم آموخت.

این نقد البته نه حرف امروز است که سابقه‌ی زیادی در بحث آموزشی ما دارد. می‌خواهم نقل قول‌هایی از نیما یوشیج -شاعر و اندیشمندی- بیاورم که به بدترین شکلی در کتاب‌های ادبیات معرفی می‌شود.

نیما یوشیج در نامه‌ای به خواهرش برای کمک به او در تربیت فرزندانش کتاب «امیل» ژان ژاک روسو را معرفی می‌کند و می‌نویسد: «به آنها حرکت، غذای مناسب، هوای صاف، بازی و تفریح را عجالتاً یاد بدهید. این در رأس همه‌ی تربیت‌هاست. بگذارید به عبور از جاهای تاریک و هولناک عادت کنند. آنها را نترسانید. از سوالات آنها خسته نشوید... مخصوصاً وسائلی فراهم بیاورید که دقیق و کنجکاو و پرتاقت بار بیانند.» (نیما، ۱۳۷۶: ۴۳۱) نیما معتقد است که به جز شاعری موفق به اصلاحاتی در مسائل آموزشی شده است و از این که او را شاعر شعر افسانه بدانند دلخور است (همان: ۳۸۹) و در این سخن هم محق است. نیما با درک روز و روزگار و شرایط موجود مدام از شرایط آموزشی، کتاب‌ها و کلاس‌ها و شیوه‌های آموزشی انتقاد می‌کند، انتقادهای او

به تقریب همه هنوز قابل طرحند و هیچ‌کدام اصلاح و برطرف نشده‌اند. نیما یوشیج به واسطه‌ی مدیریت همسرش در مدارس دخترانه و تدریس گاه‌به‌گاه خود، با اوضاع مدارس و آموزش آشناست برای همین از تدوین بی‌دقت دروس انتقاد می‌کند حتی از شکل مرسوم مدارس و کلاس‌ها (همان: ۲۶۱) می‌شود حتا انتقاد را کمی بالاتر برد. ما اگر پی‌گیر تولید اندیشه‌ایم چگونه می‌توانیم در ساختارها و فرم‌های غربی مثل خودمان بیندیشیم؟ آیا کلاس‌های مدارس و دانشگاه‌های ما بازتولید همان فرم و ساخت کلیسایی نیست، در حالی که آموختن در تاریخ ما شکل گردهم نشستن داشته است. گردآمدن و دانش را در میان نهادن و گردآوردن. خوشه چیدن و خرمن ساختن.

برای دراز نشدن سخن می‌خواهم دامن سخن را برچینم و بگویم باید شیوه‌ی تدوین کتاب‌ها متناسب با سن دانش‌آموزان و بر اساس تفکر خلاقه باشد و نه بر اساس تفکر منطقی و محافظه‌کارانه. تنها بعد از این گام است که می‌شود امیدوار بود این امانت با ارزش را به دست کسانی سپرده‌ایم که به ارزشش واقف شده‌اند و به آن عشق می‌ورزند و از آن نگه‌داری می‌کنند وگرنه هر روز باید معلمان در مدارس به این سوال تکراری دانش‌آموزان پاسخ دهند که این‌ها به چه درد ما می‌خورند؟

شیوه‌ی تدوین مورد نظر نگارنده کتابی‌ست با شعر و داستان‌هایی معاصر و نو و متناسب با سن و افکار دانش‌آموزان که معلمان با تکیه بر این دروس و چرایی زیبایی و جذابیتشان برای دانش‌آموزان بتوانند نکات دستوری و زیبایی‌شناسانه چون آرایه‌ها را به آنان بیاموزند و از آنها بخواهند تلاش کنند، خودشان نیز چنین متون زیبا و جذابی خلق کنند.

این یادداشت پیش از این در روزنامه‌ی بهار با عنوان "جای خالی تفکر در کتاب‌های درسی" منتشر شده است.

#فرباد_ناصری

@faryad_nasari